



۲۰۱۸/۰۱/۰۵



محمد ولی آریا

سوال عقب ماندگی ملل و اوج گیری تضاد های جهانی

قسمت هفتم

نهاد های سیاسی و اقتصادی استثنائی، عمده ترین علت عقب ماندگی:

راه طولانی و ضروری ای را نوردیدیم تا به اینجا رسیدیم که دریابیم چرا عقب مانده ایم. این سیر طولانی بدان جهت ضروری بود که بایست از کنار مناظر تاریخی ای می گذشتیم تا می دیدیم چه گودال های سر پوشیده ای در مسیر راه ملل عقب مانده حفر شده است که نگذاشت این ملل به ترقی و تکامل ملزوم ره ببرند

ناگذیر بودیم به استعمار و نتایج ویرانگر آن بر سرنوشت ملل آسیا، افریقا و امریکای لاتین بپردازیم تا بدانیم که این ماشین مکنده شیره مردمان، چسان ثروت ها و نیروی ملت ها را از بیکر آنها بیرون کشید و سرزمین های تهی و ملت های فقیری را در عقب خویش رها کرد. ارزش های آنان را کوبید. انسان هایش را تحقیر کرد و فرهنگی از ابتذال و میراثی از استبداد بر جای گذاشت. بدون چنین شرحی نخواهیم دانست که آیا مردمان عقب مانده، چنین زاده شده اند، یا آنکه «عقب نگه داشته شده» اند. و انانی که پیش رفته اند، آیا واقعاً متکامل تر و انسان ترند یا آنکه جلو رفته اند چون با هوشداری به مجال های خویش چنگ زده اند. آیا تکنالوژی و انسانیت چنان که موازی می نمایند، مساوی و همزاد اند یا آنکه می توانند بعضاً از هم فاصله بگیرند و به جهات متفاوت بروند. که نگرش عمیق و آفاقی تاریخ ما را به چنین شناختی می برد.

در این سفر، در جست و جوی آن بودیم تا بدانیم انانی که توانا تر و داناتا تر می نمایند از کدام چشمه حیات، آب ارتقا و انکشاف نوشیده اند که چنین سر فراز اند که باز هم به گذشته های دور و نزدیک رفتیم. در گذشته های دور فروزندی ای منحصر به فرد اروپائی ای نیافتیم و متیقن گشتیم که این برانزندی در خون و رنگ و نژاد نیست و گرنه باید آنها از روز اول پیشگام می بودند نه از سه صد سال به این طرف. شاید غربی ها بختیار بوده اند که در آب هوای مساعد و زمین مستعد زاده شده اند که وفرت به آنها مجال استقلال اقتصادی بیشتر داد و حکمرانی های خود کامه و مستبد چون شرق نتوانست آنها را به شدت بکوبد؛ اما این موهبت نیز امروز جز تاریخ شده است و دیگر ارزندگی کهن را ندارد. پس چه وصفی بود که آنها را بر صدر جهان نشانند و دیگران را در قعر نگه داشت. این وصف نخست در ایستادگی و مقاومت آنها در برابر خود کامگی و استبداد حاکمیت بود و بعداً در پایداری و مداومت در این مقاومت بود که درب آینده روشن را بر رخ آنان گشود.

این کلید دروازه ترقی، صرفاً در یک کلمه « نه » بود که غربی ها به خودکامگان خویش گفتند و بعد بر آن به شدت پای کوبیدند و عقب نه نشستند.

آنها در آن مجال های شهاب گونه تاریخ که روزنه هائی برای رهائی و کسب حقوق سیاسی برای لحظه ای باز می شود، خویشتن را ایثار گرانه پرتاب کردند و دیگر بر نگشتند و چنین شد تا از نهالی که هوشیارانه کاشتند و با تدبیر و تفکر آنرا پروردند، امروز میوه می چینند. نهالی که در انقلاب سال «شانزده صد و هشتاد و هشت» که آنرا «انقلاب بدون خونریزی» نیز می گویند در برتانیای در برابر استبداد جیمز دوم و کلیسای کاتولیک براه افتاد و در نتیجه تفاهم جناح های «توری» و «ویگ» در پارلمان، منجر به انتقال سلطنت به ویلیام سوم و وزنه قدرت سیاسی به پارلمان گشت، نقطه عطفی بود در تاریخ جهان که نهاد های سیاسی و اقتصادی استثنائی ایستادگی جای شان را برای بنیان گذاری نهاد های «کثرت گرا» خالی کردند.

آنچه اروپائی ها را در مسیر رشد اقتصادی و سیاسی شان ممتاز می سازد آن است که تحولات دور و پیش خود را با هوشیاری جذب و هضم کردند و آنچه را خوب و مفید حال و پاسخگوی تمنیات خویش یافتند، دو دسته به آن چسبیدند و رهایش نکردند.

چنانچه تحولاتی که در انگلستان به وقوع پیوست منجر به خلق تمنیات سیاسی ای همگون در بین مهاجرین اروپائی در امریکای شمالی گشت، با وجودی که در برابر طرح های استعمار بریتانیا به مخالفت و مقاومت برخاستند؛ اما اصول نوین میلان های کثرت گرای سیاسی آنرا چون مشی معقول پذیرفتند. فرانسوی ها نیز با راه اندازی اعتراضات دامنه داری در برابر استبداد در قالب «انقلاب کبیر فرانسه» بر این جاده پا گذاشتند و بالاخره هسپانوی

ها با تأسیس « کورتس » « اولین قانون اساسی و پارلمان فراگیر » سیاسی به عمر مطلقیت خاتمه بخشیدند. در نتیجه در ظرف صد و پنجاه سال غرب از استبداد رهید و آنگاه توانست به افق های رشد و توسعه چشم بدوزد و گشایش مجال های سیاسی و وسعت افق آزادی انسانی، ضمانتی شد برای فکر در علم و صنعت و ترقی و وفرت و ثروت، که بالاخره توسعه استعماری را به دنبال آورد که تا امروز با قیافه های متفاوتی بر جاده استعمار و استعمار از یکطرف و برخط علم و دانش و ثروت و نیرومندی از سوی دیگر گام بر می دارد.

در این راه پیمائی با دانشمندی چون « عجم اغلو » و « جیمز رابینسون » و دیگران که ما را متقین از صحت و درستی برداشت های شان ساخته اند، هم گام شده ایم.

اصطلاحات « نهاد های سیاسی و اقتصادی استثماری » در مقابل « نهاد های سیاسی و اقتصادی فراگیر (کثرت گرا) » از ابداعات عجم اوغلو و رابینسون است که کلمه «استثمار» را نه به مفهوم متعارف آن در ادبیات سوسیالیستی که عبارت از بهره کشی از نیروهای مؤلد است بکار گرفته اند؛ بلکه به استثمار به مثابه استبداد اقتصادی و سیاسی حاکمیت و یا گروه اندک سالار نگاه می کنند که خطوط حرکت اقتصاد ملی را یک مشی سیاسی مستبدانه در جهت تداوم حاکمیت و کسب منفعت استثماری هدایت می کند. به عبارت دیگر علل عقب ماندگی ملل را صرفاً ناشی از رکود اقتصادی نمی شناسند بلکه نقش اقتدار سیاسی اندک سالار را عامل عمده رکود اقتصادی میدانند.

در سطور گذشته مشخصات ملل عقب مانده را در مقایسه با ملل رشد یافته دیدیم و قسماً دریافتیم که جوامع انکشاف یافته چسان طلسم انجماد سیاسی و اقتصادی خود را شکستند .

اکنون خواهیم پرداخت به اینکه علت عمده و واگیر عقب ماندگی ملل چه بوده است بخصوص که بر ما میرهن گشت که اقلیم و فرهنگ و غفلت اقتدار، نقش تعیین کننده نهائی ای در فقر و غنا و رکود و رشد جوامع ندارد. بنابراین خواهیم کوشید با نظاره بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی ملل عقب مانده در زیر فرمان دیکتاتوری و استبداد و فقدان حاکمیت ملی در این سرزمین ها به نتایج سیاسی و اقتصادی ای که از چنین اوضاع اجتماعی نشأت می کند بپردازیم .

اگر اوضاع وخیم کنونی و حوادث سیاسی و نظامی ای را که در همین لحظات بر مردمان کوریای شمالی می گذرد با سرعت گذر کنیم گفته می توانیم که یکی از عوامل عمده ای که امروز رژیم کوریای شمالی را وادار به ماجراجویی بی بند و بار می کند، استقرار یک حکومت تبعیض طلب و بی باک سیاسی در ایالات متحده امریکا نیست؛ بلکه ناشی از ناتوانی اقتصادی رژیم دیکتاتور کوریای شمالی است که وجود فقر زننده و دستوری حاکمیت سیاسی برای تمویل و تداوم سرسامی ملی، وجود اقتدار سیاسی بی ریشه در بین ملت کوریا، بیم ناکی رژیم از اشاعه هر نوع آگاهی سیاسی در بین مردم، وحشت زدگی از مار های آستین حاکمیت و خطر انفجار داخلی است که خواب را بر « کیم جون اون » و رژیم وی حرام ساخته است.

این رژیم که با استبداد و اعمال اختناق بر یک کلتنه عظیم انسانی می خواهد سکوت گورستان را بر کشورش تحمیل کند، در حقیقت ملت خویش را در بیم و خوف از دیگران، می خواهد تا اعماق بلرزاند و با آتش بازی های کودکانه که شاید آتش آن بدامن خودش افتد به ملت دست و پا بسته کوریا حالی کند که ایالات متحده در صدد است ملت کوریای شمالی را از صفحه جهان برفود، لذا باید این ملت با همه بدبختی خود بسازد و فریاد نکشد و مشکور و ممنون باشد که ناجی موهوم وی حیات اورا حفاظت و حمایت می کند.

اگر چه نمی توان از نیات مکتوم رژیم کنونی در ایالات متحده نیز مطمئن بود؛ اما این به هیچ وجه رژیم کوریای شمالی را در اقدامات ضد انسانی وی تیرنه نمی کند.

سوالی است که چگونه سرنوشت کوریا بدینجا کشید و چه عواملی بود که این نیمه شمالی را نسبت به نیمه جنوبی چنین به قهقرا راند.

صرف نظراز حوادث و عوامل تاریخی ای که منتج به جدائی کشور کوریا به دو قسمت گردید، نگرش در شمه از اوضاعی که امروز بر مردم کوریای شمالی می گذرد، می تواند باز گوینده تصویر کلی این کشور باشد.

در کوریای شمالی امروز هیچ هدف بهبود وضع اجتماعی توسط رژیم سیاسی آن پرورده نمی شود. هر اقدام اقتصادی و سیاسی صرفاً هدف تهدید و مجازات کسانی را دارد که رژیم از آنها به گونه ای بیم ناک است که با اعمال خشونت و قتل و ترور توأم می باشد و با پروپاگند های تحمیقی وسیع بر هدف منافع مردم تبلیغ و تلقین می شود.

بطور مثال، از جمله اقداماتی که رژیم از هرنوع بهبود وضع اقتصادی مردم به مثابه زمینه ای برای استقلال سیاسی آنها جلو گیری کرد در سال « دوهزار و نه » بود که بنام اصلاح واحد پول و جلوگیری از تورم شدید، در ظاهر به تاسی از دولت فرانسه که در سال « نژده صد و شصت » فرانک جدیدی را به جریان انداخت که برابر با صد فرانک پیشین بود و فرانسه این تعدیل را در ظرف چهل و دو سال انجام داد که هیچ صدمه مالی را بر مردم تحمیل نکرد؛ اما رژیم کوریا تصمیم گرفت که دو صفر از واحد پول خود را حذف کند که یک صد «وان» قدیم (واحد پولی کوریای شمالی) یک وان جدید ارزش داشت و بعداً اعلان کرد که هیچ کس نمی تواند بیش از مبلغ

پنجصد هزار وان را به پول جدید تبدیل کند که معادل دو صد دالر می شد و این کار را در ظرف یک هفته انجام داد.

هدف اصلی و نتیجه چنین اقدامی توسط سران دیکتاتور کوریای شمالی، در حقیقت مخالفت با مالکیت خصوصی نه؛ بلکه انهدام مالکیت محدود شخصی بود، نه به خاطر اشاعه یک مالکیت دولتی؛ بلکه هدف نخستین، غصب ثروت هائی بود که در بازار های مبادلات غیر رسمی صورت می گرفت تا از یک طرف به مجازات افرادی بپردازد که از این بازار ها استفاده می کردند بخصوص به این دلیل که آنها موقع نیابند تا به قدر کافی قدرتمند شوند که بتوانند رژیم را تهدید کنند، و از طرفی چون بانک های دولتی در کوریای شمالی محدود است، مردم پس انداز های پولی خود را نزد خویش نگه می دارند که دولت عملاً با اصلاح واحد پول، بخش اعظم پس انداز های ملت کوریا را چاپید.

در آن سوی پرده، رهبر کوریا « کیم جون دوم » یک قصر تفریحی هفت طبقه دارد که مجهز به میخانه و دستگاه موسیقی و سالون سینما است. در طبقه زیرین این قصر یک حوض آب بازی بزرگ با دستگاه موج ساز واقع شده است که رهبر توده های کوریا در آن از تخته موج سواری ماشینی « سرفنگ » لذت می برد. یکی از آگاهان با استفاده از حساب های فروش شرکت فرانسوی « هنسی » مصرف مشروب الکولی « کونیاک » قصر کیم جون را «هشتصد هزار » دالر در سال تخمین کرده بود .

در کشوری که بخاطر جلو گیری از بهبود ناچیز حیات اقتصادی مردم، برای محتاج نگه داری آنها به رژیم دیکتاتور، چنین محیلانه اقدام می شود، می توان نفرت انگیز ترین چهره نهاد سیاسی و اقتصادی استثماری را مشاهده کرد .

با فروپاشی اتحاد شوروی و ظاهراً استقلال کشور های آسیای مرکزی که بانیست این کشور ها بر خط حاکمیت ملی و دموکراسی گام می گذاشتند؛ اما هنوز از باران سوسیال امپریالیسم شوروی بر نخاسته بودند که در زیر ناودان استبداد های داخلی وابسته پرتاب شدند و کلیه آرزومندی مردمان این سرزمین ها که با تحولات جدید جهانی، به افق های استقلال، آزادی سیاسی و دموکراسی های باد آورده چشم امید دوخته بودند به یأس مبدل گشت علت آن بود که مردمان این ملل با خوش بینی بی بنیاد و نظاره گری بی عمل منتظر بودند که اوضاع خود بخود و بدون وجود یک خواست مشخص و انسجام سیاسی بهم پیوسته و بدون تأکید و پا فشاری بر تمنیات ملی، بسوی آزادی های سیاسی و دموکراتیک برود و یا آن که غرب برای نجات آنها بخرامد و با سعه صدر و نیات والا بر زیر پای آنها فرش خوش نمای دموکراسی و تمدن و پیشرفت را بگستراند تا آنها چون شایستگان محترم از وجدان معذب جهان از ستم های کهن، برآن قدم گذارند و «آلوی» (میوه معروف) دموکراسی، بدون زحمت چیدن از درخت مستقیماً در گلوی شان فرو رود که این خواب موهوم بی تعبیر ماند و سر نوشت شان به تناسب منابع طبیعی و موقعیت جغرافیای- سیاسی آنها یا به دست همان استبداد کهن که نقاب عوض کرده بود افتاد یا آنکه در جال های رنگین استعمار جهانی بدام افتادند.

یکی از این ملل ازبکستان است که در طی ده ها سال سلطه استعماری شوروی مجالی برای تفکر و تشکل سیاسی ملی نیافت و با فروپاشی شوروی که چون صاعقه ای فرود آمد این کشور به جای آن که به سوی تأسیس نهاد های دموکراتیک برود؛ بر خلاف، حاکمیت سیاسی در پیکر قدرت فردی «اسماعیل کریموف» تجمع کرد. او که فعالیت سیاسی اش را در حزب کمونیست شوروی آغاز کرده بود و بعداً مقام سرمنشی حزب کمونیست ازبکستان را در دست داشت با فرو ریزی دیوار برلین، لباس ملی گرائی پوشید و در انتخابات سال « نژده صد و نود و یک» به کمک نیرو های امنیتی، رئیس جمهور ازبکستان شد. او همه مخالفان و رقیبان سیاسی اش را یا به زندان انداخت و یا تبعید کرد. در سال «دو هزار و پنج» مظاهرات در اندیجان را با کشتار احتمالاً «هفتصد و پنجاه» نفر با قساوت کوبید.

بعد از سقوط شوروی مزارع دولتی در ازبکستان از هم پاشید و زمین ها تقسیم شدند؛ اما نه به آن صورت که زارعین بتوانند به طور مستقل به فعالیت بپردازند.

برای رژیم کریموف که تولید پنبه منحصبت عمده ترین محصول ارضی از اهمیت زیاد بر خوردار بود، رژیم مقرراتی وضع کرد که تعیین می کرد کدام زارعین می توانند پنبه بکارند و محصول خود را به چه قیمتی به دولت بفروشند. پنبه کالای صادراتی گران بهائی بود؛ مگر زارعین سهم ناچیزی از آن دریافت می کردند و کلیه منافع هنگفت به دولت کریموف تعلق می گرفت. لذا با این قیمت نازل، مردم دیگر پنبه نمی کاشتند. دولت زارعین را بزور وادار ساخت تا سی و پنج در صد زمین شان را پنبه بکارند. قبل از استقلال، چهل در صد درو پنبه با ماشین های کمباین دروگر صورت می گرفت؛ اما دیگر انگیزه زارعین سقوط کرده بود و زارعین دیگر مایل به خرید و یا نگه داری ماشین ها نبودند. رژیم کریموف راه حل ارزانتری سراغ کرد. بکار گیری اجباری شاگردان مکاتب برای کشت و چیدن پنبه . دولت کریموف دستوری به قومندانان محلی صادر کرد تا برای مکاتب سهمیه تحویل پنبه معین کنند. چنانچه بر طبق ارقام سال « دو هزار و شش » در ماه سپتمبر دو میلیون و هفتصد هزار کودک، درس ها را رها کرده به جمع آوری پنبه پرداختند. این دروگری که ماه ها بطول می انجامد، آن کودکانی را که دور از

محل کار زندگی میکنند و یا از مناطق شهری می آیند و ادار می سازد که در انبار ها و کنار ماشین آلات و طویله های حیوانات بخوابند که نه بیت الخلا و نه محل پخت و پز دارند و مجبوراند غذای شانرا نیز خود تهیه کنند. کودکان تصور می کنند که به آنها مزدی پرداخت می شود. در سال «دو هزار و شش» که نرخ جهانی یک کیلو پنبه، یک دالر و چهل سنت بود به این کودکان برای هر بیست و شش کیلو جمع آوری پنبه، روز «سه سنت» پرداخت می شد. هفتاد پنج درصد برداشت پنبه کشور توسط کودکان صورت می گیرد. در بهار نیز مدارس برای بیل زدن و کاشت اجباری تعطیل است.

این است که چسان نهاد سیاسی استبدادی، نهاد اقتصادی استثماری را پیاده می کند و ملت ها را بر رکود و موضع عقب مانده شان میخکوب می سازد. دیدیم که در نتیجه اقدامات رژیم کریموف، ازبکستان نه تنها بر جاده صنعت و تکنالوژی قدم نگذاشت بلکه اعمال رژیم باعث گشت که زارعین ازبکستان حتی استفاده از ماشین را رها کنند و بر همان شیوه کهن زارعتی برگردند که در حقیقت این رژیم صرفاً مظهر عقب ماندگی نیست بلکه بصورت آشکار ممثل عقب رفتگی می باشد.

رژیم های کوریای شمالی و ازبکستان هر دو میراث دیکتاتوری احزاب کمونیست هستند که از هر گونه داعیه حاکمیت طبقه کارگر و بهبود اجتماعی تهی شده اند و صرفاً مظهر استبداد فردی و محموله استثماری در دست حاکمیت ستمگر اند. همه داشته ها، منابع طبیعی، ثروت ها، امکانات و استعداد های ملی هر دو کشور، همانند نظام های مطلقه کهن، ملکیت شخصی فرمانروایان سیاسی است.

این کشور ها عقب مانده اند، زیرا نظام های سیاسی آنان هرگونه تحرک سیاسی کثرت گرا و انگیزه رشد و ارتقای حیات را در کشورشان خفه کرده اند. نهاد های سیاسی استثماری و استبدادی هیچ مجال جولان برای نهاد های اقتصادی باقی نگذاشته اند. این ملل فقیر اند زیرا زمامداران آن چنین می خواهند تا ملت های شان شیمه تنفس و امکان تفکر بر مسایل خویش را نیابند. و چنان «دست و دهن» باشند. که فرصت هر گونه اعتراض بر ناگواری های خویشان را ببازند.

چنین اوضاعی نه تنها ما را بر علل عقب ماندگی ملل واقف می گرداند بلکه به روشنی در می یابیم که در حقیقت این ملل در ماهیت خویش عقب مانده نیستند بلکه «عقب نگه داشته شده» اند.

پایان قسمت هفدهم

ادامه دارد